

و روسها با اعزام توده‌ایهای فراری به ایران و ایجاد یک تشکیلات کمونیستی در جنب نیروهای اسلامی در صدد نفوذ در جریان انقلاب ایران برآمدند. ژیسکار دستن رئیس‌جمهور سابق فرانسه در خاطرات خود به گزارش‌های نگران‌کننده‌ای که در این مورد از تهران می‌رسید اشاره کرده و می‌نویسد «سفیر ما تقریباً هر روز تلگراف‌های دقیق و جامعی درباره تحولات اوضاع ایران برای ما می‌فرستاد... حدسیات او درباره اوضاع ایران بدبینانه بود. در گزارشات او می‌خوانیم که خروج شاه از ایران، با وجود حمایت ارتش، اجتناب‌ناپذیر است. به عقیده او هیچ فرمول سیاسی برای جانشینی شاه وجود نداشت و بیم آن می‌رفت که کمونیستها، که تنها تشکیلات منظم سیاسی ایران را در اختیار داشتند، با حمایت شوروی در همسایگی شمال ایران، قدرت را بدست بگیرند.»^{۶۵}

ژیسکار دستن سپس به موضوع دعوت خود از رهبران آمریکا و انگلیس و آلمان برای تشکیل کنفرانسی در جزیره «گوادلوپ» اشاره کرده و می‌نویسد پیش از تشکیل این کنفرانس «میشل پونیاتوسکی» دولت‌مرد معروف فرانسوی را به عنوان نماینده شخصی خود به تهران فرستادم تا از نظریات شاه آگاه شود. پونیاتوسکی از روز ۲۶ تا ۲۸ دسامبر ۱۹۷۸ در تهران بود و بعد از ظهر روز ۲۷ دسامبر (ششم دی ۱۳۵۷) با شاه ملاقات کرد. او پس از بازگشت از تهران روز سوم ژانویه ۱۹۸۰ به دیدن من آمد و گزارش جامعی از دیدار خود از تهران و مذاکره با شاه به من داد.

در متن گزارش محرمانه پونیاتوسکی به رئیس‌جمهور فرانسه، که به صورت ضمیمه‌ای در کتاب خاطرات ژیسکار دستن چاپ شده، خطر مداخله شوروی در ایران در بحبوحه انقلاب چندین بار از طرف شاه عنوان شده است. مطالبی که فرستاده ویژه رئیس‌جمهور فرانسه در گزارش خود از زبان شاه عنوان کرده بطور خلاصه از این قرار است:

«من تقریباً در صحنه سیاست داخلی ایران تنها مانده‌ام و خیلی‌ها مرا ترک گفته‌اند... بعضی از دوستان من به اروپا رفته‌اند.» و با تبسم تلخی اضافه کرد «مخصوصاً به نیس...»

«من از خود می‌پرسم آیا سیاست‌های خارجی هم از من روگردان نشده‌اند؟»

آیا در غرب توطئه‌ای علیه من جریان ندارد؟ آیا آنها تصمیم نگرفتند مرا رها کنند؟ آیا فکر نمی‌کنند که من از مرز بدون بازگشت عبور کرده‌ام؟ اگر اینطور است بهتر است مرا هم آگاه کنید تا بعضی تدابیر و جهت‌گیری‌های لازم را از حالا به عمل آورم. مخفی ساختن تصمیماتی که جرأت اعتراف به آن را ندارند و ابهاماتی که از آن ناشی می‌شود، وضع مرا بیش از پیش خطرناک می‌سازد...

او ادامه داد «نکته‌ای هست که شما می‌توانید به ما کمک کنید و آن تخفیف تهدید شوروی است. هدف آنها خنثی کردن ایران است که در نتیجه آن اروپا هم که ما ۵۰ درصد نفت آنرا تأمین می‌کنیم خنثی خواهد شد. فشار شوروی در صحنه داخلی از طریق حزب توده اعمال می‌شود، ولی نفوذ این حزب محدود است. ما فشار شوروی را از جهات سیاسی و دیپلماتیک و نظامی حس می‌کنیم. در این اواخر، مخصوصاً در ایام عاشورا می‌گهای شوروی آسمان کشور ما را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند. من دستور دادم که در مقابل آنها واکنشی نشان ندهند و تعقیبشان نکنند. ولی این اولین بار نیست که آنها در چنین عمقی داخل فضای هوایی کشور ما می‌شوند، و این کارها را نمی‌توان عملیات نظامی کنترل نشده به‌شمار آورد...»

شاه پس از تشریح اوضاع بحرانی کشور و فلج اقتصادی ناشی از اعتصابات و قطع صدور نفت گفت بعضی‌ها برای مقابله با این بحران توسل بزور را به من توصیه می‌کنند و افزود «توسل به زور مستلزم اعدام عدّه زیادی از اشخاص، دستگیری و بازداشت ۳۰/۰۰۰ نفر و حمام خونی است که خطر یک جنگ داخلی و مداخله خارجی در آن وجود دارد. بعضی از این ناصحان به من می‌گویند «در صورت مداخله خارجی حکومت شما حفظ خواهد شد». ولی آیا این امر واقعیت دارد؟ قرارداد روس و ایران به روسها اجازه می‌دهد که در صورت مداخله کشورهای دیگر دست به مداخله نظامی در کشور ما بزنند. ترس من از اینست که این مداخله یکجانبه باشد و نیروهای روسی با اغتنام فرصت وارد ایران شوند. تجاوزات هواپیماهای آنها می‌تواند پیش درآمد چنین دخالتی باشد. در این صورت من مطمئن نیستم که نیروهای آمریکائی به کمک ما بیایند. راه حل نظامی و توسل به قوه قهریه یک ماجراجوئی مطلق است. بعد از این همه کار برای این مملکت، آیا من حق دارم که از چنین خطری استقبال کنم و چنین ضرباتی را بر پیکر او وارد آورم؟»

شاه در پایان سخنان خود بار دیگر به تهدید شوروی اشاره کرد و گفت «مفیدترین کاری که شما می‌توانید بکنید و آقای زیسکار دستن با این کار می‌تواند

بیشترین خدمت را به من بنماید، اینست که در گوادلوپ موضع روشن و مشخصی برای مقابله مشترک با تهدید شوروی اتخاذ شود و اقدام مشترکی به منظور جلوگیری از مداخله شوروی در ایران به عمل آید. آنچه اهمیت دارد اینست که اراده مشترک

این کشورها بطور صریح و محکم به دولت شوروی تفهیم گردد»^{۶۷}

درباره مذاکرات کنفرانس «گوادلوپ» ژیسکار دستن می نویسد:

«کنفرانس گوادلوپ به دعوت من از سران سه کشور بزرگ عربی، جیمی کارتر و هلموت اشمیت و جیمز کالاهان تشکیل شد. طرح اوضاع ایران در این کنفرانس امری بجا و طبیعی بود. درک رویه آمریکائیان در قبال اوضاع ایران دشوار بود. قبل از بروز بحران، آمریکائیان به مناسبت ارتباطات تنگاتنگ خود با ایران، بخصوص در زمینه نظامی، مستقیماً با مسائل ایران درگیر بودند و کمتر اروپائیان را در این امور دخالت می دادند. باوجود روابط ظاهراً دوستانه‌ایکه بین کارتر و شاه برقرار شده بود، من گزارش‌هایی از تهران دریافت می‌داشتم که نشان می‌داد سفارت آمریکا و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا بطور محسوس از شاه فاصله می‌گیرند و بدنبال یک «راه‌حل سیاسی» برای مسائل ایران هستند. قابل درک بود که آنها در جستجوی مردی برای این راه‌حل سیاسی هستند، ولی مطلوب خود را نمی‌یابند.

«آن روز بعدازظهر، در زیر آلاچیق، دور یک میز گرد که فقط چهار صندلی در اطراف آن گذاشته شده بود، نشستیم. دور این آلاچیق کاملاً خالی بود و ما می‌توانستیم با اطمینان از اینکه نه کسی حرف‌های ما را خواهد شنید و نه مزاحمان خواهند شد صحبت کنیم. از جاییکه نشسته بودیم منظره دریا بخوبی دیده می‌شد.

«من از جیمز کالاهان (نخست‌وزیر انگلستان) خواهش کردم که موضوع را عنوان کند. کالاهان اوضاع ایران را با واقع‌بینی، و به استناد اطلاعات دقیقی که توسط دیپلماتهای انگلیس جمع‌آوری شده بود تجزیه و تحلیل کرد. نتیجه‌گیری او بدینانه بود: شاه از دست رفته و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست. راه‌حل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. مردان سیاسی که در میدان مانده‌اند توانائی‌های محدودی دارند. بعلاوه بیشتر آنها با رژیم ارتباطاتی داشته‌اند و آلوده به مسائل و مشکلات این رژیم هستند. آیا ارتش می‌تواند در این میان یک نقش انتقالی ایفا کند؟ نه، ارتش فاقد تجربه

سیاسی است و فرماندهان آن هم به شاه وفادارند.

«هلموت اشمیت با دقت و توجه خاصی به اظهارات کالاهان گوش می‌دهد، ولی سخن نمی‌گوید.»

«من نظریات دولت فرانسه را براساس اطلاعاتی که از سفیرمان دریافت داشته‌ام و گزارش میشل پونیانوسکی از مذاکراتش در تهران تشریح می‌کنم. من دو خطر عمده، که به هم ارتباط دارند، یعنی فروپاشی و تجزیه ایران و خطر مداخله شوروی را خاطر نشان می‌سازم. من به سه همتای دیگر خود اطلاع می‌دهم که شاه بوسیله من تقاضا کرده است به اقدام مشترکی برای تخفیف فشار شوروی دست بزنیم. ضمن اعلام این مطلب اضافه می‌کنم که بهر حال هشدار از طرف ما به شورویها مفید خواهد بود، زیرا آنها را متوجه خواهد کرد که ما مستقیماً درگیر و نگران این اوضاع هستیم. نظر من اینست که در حال حاضر باید از شاه پشتیبانی کرد، زیرا با وجود اینکه منفرد و تضعیف شده است، حداقل دید واقع‌بینانه‌ای نسبت به مسائل دارد و تنها نیروی موجود در برابر جریان مذهبی، یعنی ارتش را هنوز در اختیار دارد...»

«بعد از سخنان من جیمی کارتر رشته سخن را بدست گرفت و گفت: اوضاع ایران بکلی تغییر کرده است. شاه دیگر نمی‌تواند بماند. مردم ایران دیگر او را نمی‌خواهند و دولت یا دولتمردی در ایران باقی نمانده است که حاضر به همکاری با او باشد. اما جای نگرانی نیست، نظامی‌ها هستند. آنها قدرت را بدست خواهند گرفت. بیشتر فرماندهان نظامی ایران در مدارس ما تحصیل کرده‌اند و فرماندهان و رؤسای ارتش ما را خوب می‌شناسند. آنها حتی یکدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند!»

«من نمی‌توانستم آنچه را که به گوش خود می‌شنیدم باور کنم. آیا بحران ایران با تکیه به چنین خصوصیتی بین افسران ایرانی و آمریکائی قابل حل است؟ آیا اینکه فرماندهان نظامی آمریکا و ایران با هم خودمانی هستند برای تضمین ثبات آینده ایران کافی است؟»

«کارتر که متوجه بهت و حیرت من شده است، خیال می‌کند که حرف او را باور نکرده‌ام و تأکید می‌کند «بله! همین‌طور است که گفتم. اطمینان داشته باشید که آنها با هم صمیمی و خودمانی هستند. من در این مورد از ژنرال‌هایمان تحقیق کرده‌ام. آنها همدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند!»^{۶۸}

خود کارتر در خاطرات دوران ریاست جمهوری خود به کنفرانس گوادلوپ اشاره مختصری کرده و برخلاف ادعای ژسکار دستن درباره طرفداری از شاه در جریان این کنفرانس می‌نویسد «در گوادلوپ هیچیک از رهبرانی که با من گفتگو کردند اشتیاق زیادی به حمایت از شاه نشان ندادند. هر سه آنها فکر می‌کردند که شاه باید جای خود را به یک حکومت غیرنظامی بدهد و ایران را ترک کند. اما آنها در این مورد با من هم عقیده بودند که ارتش باید متحد بماند و نشان بدهد که هیچگونه تمایلی به آیت‌الله خمینی و عناصر تندرو ندارد. ژسکار بطور خصوصی به من گفت که وی قصد اخراج آیت‌الله را از فرانسه داشته، ولی شاه از او درخواست کرده است که این کار را نکند، زیرا اگر آیت‌الله خمینی در لیبی یا یک کشور دیگر عربی که مخالف ایران است مستقر شود به مراتب خطرناکتر خواهد بود...»^{۶۹}

از سران چهار کشور بزرگ غربی که در کنفرانس گوادلوپ شرکت داشتند «هلموت اشمیت» صدراعظم سابق آلمان غربی هم خاطرات دوران زمامداری خود را منتشر کرده، ولی به مسائل مورد بحث درباره ایران در کنفرانس گوادلوپ اشاره‌ای نکرده است. اما برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا در دوران زمامداری کارتر، که همراه او به گوادلوپ رفته بود، درباره این کنفرانس بیش از دیگران توضیح داده و قبل از گزارش جریان کنفرانس گوادلوپ، به جلسه مهمی که روز قبل از تشکیل این کنفرانس در کاخ سفید تشکیل شده بود اشاره کرده و می‌نویسد:

«اعمال و رفتار ضدونقیض شاه و گزارشاتی که از طرف سولیوان به واشنگتن می‌رسید، سرانجام ما را به این نتیجه رساند که اولاً در شرایط موجود به نفع ماست که شاه از ایران خارج شود و ثانیاً لازم است که یک افسر بلندپایه آمریکائی، ژنرال رابرت هایزر را به ایران بفرستیم تا پس از خروج شاه از ایران به حفظ یکپارچگی و انسجام ارتش ایران کمک کند. این تصمیمات روز سوم ژانویه (۱۳ دی ۵۷) در جلسه کمیته ویژه هماهنگی و جلسه‌ایکه بعداً در حضور کارتر تشکیل شد اتخاذ گردید...»

«تشکیل حکومت بختیار حاکی از این بود که دوران رژیم شاه بسر آمده است. اکنون مسئله از این قرار بود که آیا حکومت جدید، که با وجود مخالفت با شاه تاحدی معتدل بنظر می‌رسید می‌تواند دوام بیاورد و در برابر توده‌های مردمی که تحت نفوذ

رهبران مذهبی یا گروههای افراطی به حرکت درآمده‌اند ایستادگی کند. استراتژی واشنگتن بر این استوار بود که همزمان با خروج شاه از ایران ارتش دست نخورده باقی بماند. ترس ما از این بود که مقامات فرماندهی ارتش که از طرف شاه و براساس وفاداری نسبت به شخص او انتخاب شده بودند پس از خروج شاه از ایران دچار تفرقه شوند و از هم پاشیدگی ارتش یا به یک جنگ داخلی ویران کننده بیانجامد که شورویها از آن بهره‌برداری خواهند کرد و یا به هرج و مرجی بیانجامد که سرانجام به قبضه کردن قدرت از سوی آیت‌الله خمینی منجر خواهد شد. از اواخر ماه نوامبر و مبادله پیام با برژنف، ابعاد بین‌المللی بحران ایران موجبات نگرانی روزافزون ما را فراهم ساخته بود و در این شرایط اطمینان داشتیم که دولت شوروی فرصت بهره‌برداری از یک جنگ داخلی را در ایران از دست نخواهد داد.

«لیکن باوجود توافق درباره لزوم حفظ وحدت و آمادگی ارتش ایران که موضوع اصلی مأموریت هایزر در ایران بود، درباره هدف نهایی این مأموریت اختلاف‌نظرهایی وجود داشت. هایزر که افسری با چهره سرخ‌رنگ صریح و دارای اعتماد به نفس بود از این جهت برای انجام این مأموریت انتخاب شد که قبلاً تماس‌های شخصی زیادی با افسران ارشد ایرانی داشته و آنها را از نزدیک می‌شناخت. از نظر ونس و کریستوفر (که به علت غیبت‌های طولانی ونس نقش اصلی را در این مرحله بازی می‌کرد) و مانندیل هدف عمده مأموریت هایزر تأمین پشتیبانی ارتش از حکومت غیرنظامی بعد از شاه بود. من با این موضوع موافق بودم و بارها در اظهارات رسمی خود بر حمایت قاطع آمریکا از حکومت بختیار تاکید کردم، ولی درعین حال در این موضوع پافشاری می‌کردم که در صورت شکست بختیار در برقراری نظم هایزر باید ارتش ایران را برای دست زدن به یک کودتا آماده کند. براون و دونکان و شلسینجر هم با نظر من موافق بودند و دستوراتی که قبلاً به هایزر داده شده بود این موضوع را روشن می‌کرد.

«مسئله فقط این بود که زمان درست و مناسب برای اجرای چنین تصمیمی کی فرا خواهد رسید. من می‌خواستم این موضوع تفهیم شود که با متزلزل شدن حکومت بختیار نباید در اقدام به کودتا تردید کنیم، زیرا تحمل این وضع و تن در دادن به حکومت‌های جانشین، که طبعاً رادیکال‌تر و افراطی‌تر می‌بودند موجب از هم پاشیدگی ارتش می‌گردید. اختلافات ما در این زمینه بزودی روی دو موضوع علنی شد: آیا ما

حتی قبل از اینکه شاه از ایران خارج شود از کودتا حمایت کنیم؟ آیا ما باید در مذاکره و معامله با آیت‌الله خمینی پیشقدم شویم؟

«بلافاصله پس از ورود کارتر برای شرکت در کنفرانس سران چهار کشور بزرگ غرب در «گوادلوپ» این سئوالات بطور جدی مطرح گردید. بعد از ظهر روز چهارم ژانویه (۱۴ دی ۵۷) کمی پس از ورود به گوادلوپ به محل اقامت رئیس جمهوری احضار شدم. کارتر با لباس شنا روی یک یخدان نشسته و درحالیکه نگران بنظر می‌رسید با تلفن صحبت می‌کرد. طرف صحبت ونس بود و آنچه من از شنیده‌های خود در جریان این مکالمه تلفنی یادداشت کرده‌ام به شرح زیر است:

بنظر می‌آمد که ونس در حال اضطراب و هیجان با رئیس جمهوری صحبت می‌کند. ظاهراً نظامیان ایران به سولیوان گفته بودند که دیگر تصمیم گرفته‌اند دست به کاری بزنند، آنها تهدید کرده بودند که از خروج شاه از کشور جلوگیری خواهند کرد، و آماده سرکوب کامل مخالفان هستند که با خونریزی زیادی توأم خواهد بود. او (ونس) و مانند او با هم جلسه کرده و تصمیم گرفته بودند با جلب موافقت کارتر به نظامیان ایران اخطار کنند که ما چنین عملی را بهیچوجه تأیید نخواهیم کرد. رئیس جمهوری نظر مرا در این مورد خواست و من گفتم این کاری است که باید بشود و اگر ما در این موقع که شاه و نظامیان ایران سرانجام تصمیم گرفته‌اند کاری انجام دهند جلو آنها را بگیریم مسئولیت تاریخی عظیمی بر دوش خواهیم داشت. مکالمه تلفنی رئیس جمهوری مدت زیادی بطول انجامید و من ضمن صحبت یادداشت‌هایی به او می‌دادم... خوشبختانه کارتر خیلی فاطح و محکم صحبت می‌کرد. او به ونس گفت که قصد ندارد دستورات قبلی خود را به هائیزر تغییر دهد و در ضمن از ونس خواست به سولیوان دستور دهد نظر و موقعیت شاه را درباره کودتا جویا شود و در این شرایط از ابلاغ پیام مربوط به ترغیب وی برای خروج از کشور خودداری کند. در واقع اگر شاه خود با فکر کودتا مخالفت نمی‌کرد، مفهوم پیام ما این بود که از چنین اقدامی پشتیبانی می‌کنیم.

«مکالمه تلفنی کارتر و ونس نیمساعت، بین ساعت ۶ تا شش و نیم بعد از ظهر به وقت گوادلوپ بطول انجامید. من ضمن صحبت رئیس جمهوری یادداشت‌های تندی برمی‌داشتم و از اینکه بسیار محکم سخن می‌گوید خوشحال بودم. من درعین حال می‌ترسیدم در این مراحل نهائی و حساس کسی بتواند از انجام کاری که قطعاً به سود

جمعی جهان غرب بود جلوگیری به عمل آورد. من کاملاً در جریان مکالمه تلفنی رئیس‌جمهوری احساس می‌کردم که تا چه اندازه از احتمال خونریزی‌های بیشتر نگران است، و پس از پایان این مکالمه به او گفتم من کاملاً احساس شما را درک می‌کنم، ولی متأسفانه صحنه سیاست جهانی باغ کودکان نیست و ما باید به عواقب درازمدت وضعی که در صورت جلوگیری از اقدام نظامیان پیش خواهد آمد بیاندیشیم».

«اما افسوس که هیچ اتفاقی نیفتاد. ونس پیغام رئیس‌جمهوری را بطور شفاهی به سولیوان ابلاغ کرد و من تردیدی ندارم که این کار را صادقانه انجام داد. از سوی دیگر شاه و نظامیان کار را بدفع‌الوقت گذراندند و شاه درباره موضوع کودتا به سولیوان گفت که این سناریو فقط برای اعمال فشار به بختیار تنظیم شده است. چند روز بعد هم شاه تصمیم گرفت در اواسط ماه (ژانویه) از کشور خارج شود.

«مسئله دیگری که در گوادلوپ برای ما مطرح شد این بود که آیا لازم است آ. سکا در تماس با آیت‌الله خمینی گام اول را بردارد. ونس چندین بار در تعقیب پیشنهادات سولیوان به گوادلوپ تلفن کرد و می‌کوشید نظر موافق رئیس‌جمهوری را با این پیشنهاد جلب کند. کارتر و من درباره این موضوع بحث کردیم و سرانجام من از طرف رئیس‌جمهوری با ونس صحبت کردم و از او خواستم قبل از برقراری چنین تماسی نظر شاه را جویا شوند. ونس در تلفن بعدی خود گفت که سولیوان موضوع را با شاه در میان گذاشته و شاه هم موافقت کرده است. باوجود این برای اینکه فرصت بیشتری برای مطالعه و اخذ تصمیم نهائی در این مورد داشته باشیم به رئیس‌جمهوری پیشنهاد کردم در مراجعت به واشنگتن درباره موضوع تصمیم بگیریم، زیرا باوجود اینکه گفته می‌شد شاه با این موضوع موافقت کرده است من از این بیم داشتم که هرگونه تماسی بین ما و آیت‌الله موجب تضعیف روحیه رهبران نظامی و تشدید مهاجرت آنها از ایران بشود.

«صبح روز دهم ژانویه (۲۰ دی ۵۷) رئیس‌جمهوری، ماندیل، ونس، براون، دیوید آرون و من برای بررسی اوضاع ایران در کاخ سفید تشکیل جلسه دادیم. ونس پیشنهاد قبلی خود را درباره برقراری تماس با آیت‌الله خمینی تکرار نمود و دلائل سولیوان و موافقت شاه را با این اقدام بازگو کرد. من با این پیشنهاد مخالفت کرده و گفتم بنظر من چنین تماسی هر قدر که محرمانه باشد فاش خواهد شد، آیت‌الله ۷۸ ساله در نتیجه یکبار ملاقات و مذاکره با فرستاده‌ای از طرف دولت آمریکا تغییر عقیده نخواهد داد. چنین اقدامی برای مردم آمریکا قابل توجیه نخواهد بود و مهمتر از همه اینکه

موقعیت حکومت بختیار در نتیجه این اقدام متزلزل خواهد شد. این بحث به درازا کشید و سرانجام رئیس جمهوری تصمیم گرفت بجای تماس مستقیم با آیت‌الله خمینی از دولت فرانسه بخواهیم از طرف ما با او تماس برقرار کند.

«پس از پایان گفتگو درباره این مسئله من پیشنهاد کردم به بختیار ده روز مهلت بدهیم تا با رهبران گروههای مخالف وارد مذاکره شده پشتیبانی آنها را برای خاتمه دادن به ناآرامی‌ها و اعتصابات جلب کند، و در صورت عدم موفقیت او نقشه‌های خود را برای انجام یک کودتای نظامی دنبال کنیم. من در توجیه پیشنهاد خود چنین استدلال کردم که این تهدید اعتبار بیشتری به موقعیت ما خواهد داد و بر شانس موفقیت حکومت غیرنظامی در جلب همکاری گروههای دیگر خواهد افزود. پیشنهاد من پذیرفته نشد و جلسه با مذاکراتی درباره ترتیب مسافرت و اقامت شاه در آمریکا پایان یافت.

شاه قرار بود چند روز بعد از ایران خارج شود و من در یادداشت‌های روزانه خود نوشتم «من از خروج شاه از ایران احساس آرامش می‌کنم، زیرا سرانجام به این نتیجه رسیدم که وجود او مانع اصلی هر اقدام قاطعانه‌ای در ایران است. با خروج او از ایران، بحران به نقطه اوج خود می‌رسد و ما بالاخره در وضعی قرار خواهیم گرفت که پیش از سقوط روحیه و ازهم پاشیدگی کامل نیروهای مسلح ایران دست به کاری بزنیم.»^{۷۰}

درباره کنفرانس گوادلوپ، پروفیسور «باری روبین» محقق معروف آمریکائی نیز شرح مختصر و مفیدی نوشته و با اشاره به سیاست کلی آمریکا در ایران در جریان تشکیل کنفرانس گوادلوپ می‌نویسد:

«سیاست آمریکا در ایران در این زمان مبتنی بر این اصل بود که دیگر رژیم شاه را باید تمام شده دانست و انتخابی جز بختیار یا مخالفان تندرو شاه به رهبری آیت‌الله خمینی وجود ندارد. این تصمیم قبل از عزیمت شاه از ایران در کنفرانس سران چهار کشور بزرگ غرب در «گوادلوپ» اتخاذ شد... در این کنفرانس رهبران هر سه کشور اروپائی اظهار عقیده کردند که دیگر به بقای رژیم شاه نمی‌توان امید بست و غرب باید هرچه زودتر با رژیم جانشین او کنار بیاید. ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه در این مورد با قاطعیت بیشتری سخن گفت و تاکید کرد که اگر شاه در ایران بماند و بیش از این در برابر انقلاب مقاومت کند ایران با خطر جنگ داخلی روبرو خواهد شد و این

وضع ممکنست به بهره‌برداری کمونیستها و مداخله شوروی منجر شود. ژسکار دستن که تصور می‌کرد آیت‌الله خمینی به پاس امکاناتی که فرانسه در اختیار وی گذاشته منافع فرانسه را در ایران حفظ خواهد کرد این فکر را تلقین می‌نمود که می‌توان با او کنار آمد و می‌گفت آنچه غرب در ایران می‌خواهد ثبات سیاسی این کشور و تأمین جریان نفت ایران به دنیای غرب است و اگر واشنگتن تسلیم واقعیت شود و دست از حمایت شاه بردارد این منظور تأمین خواهد شد.^{۷۱}

«ژنرال هایزر بدنبال کنفرانس گوادلوپ به تهران اعزام شد و مأموریت اصلی او در ایران ترتیب خروج شاه از صحنه و جلوگیری از واکنش منفی نظامیان در برابر کنار گذاشتن شاه بود. هایزر رئوس تصمیمات کنفرانس گوادلوپ را به فرماندهان نظامی ایران ابلاغ کرد و به آنها گفت که آمریکا با هرگونه اقدام نظامی برای جلوگیری از خروج شاه یا ساقط کردن حکومت بختیار مخالفت خواهد کرد. هایزر پس از رام کردن ژنرال‌های ارتش ایران به اتفاق سولیوان به ملاقات شاه رفت و شاه در خاطرات خود نوشته است که در این ملاقات هایزر جز تأکید در مورد تسریع خروج وی از ایران مطلبی برای گفتن نداشته است...»^{۷۲}

مأموریت ژنرال هایزر در ایران و نقش واقعی او در آخرین روزهای عمر رژیم گذشته، یکی از معماهای تاریخ انقلاب ایران است، که با وجود انتشار خاطرات خود او و سایر دست‌اندرکاران این ماجرا هنوز بدرستی روشن نشده است. مأموریت هایزر، آنطور که از نوشته‌های خود او و سایر مقامات رسمی آمریکا برمی‌آید، جلوگیری از فروپاشی ارتش ایران پس از خروج شاه و تضمین حمایت ارتش از حکومت بختیار بود. ولی هایزر درعین حال می‌بایست از هرگونه اقدام نظامی برای جلوگیری از خروج شاه، پیش‌گیری کند و بعد از خروج شاه نیز نظامیان را از دست زدن به یک اقدام حاد و ناپخته علیه حکومت بختیار بازدارد. آخرین مرحله مأموریت هایزر، در صورت شکست بختیار و

۷۱- این مطلب با ادعای ژسکار دستن در مورد حمایت از شاه در کنفرانس گوادلوپ مغایرت دارد، ولی مطالبی که درباره تهدید شوروی که از قول رئیس‌جمهور فرانسه عنوان شده با نوشته خود او تطبیق می‌نماید.

۷۲- جنگ قدرتها در ایران... صفحات ۱۷۷-۱۷۶.

ناامیدی آمریکا از کنار آمدن با انقلابیون ایران ترتیب یک کودتای نظامی برای حفظ منافع آمریکا در ایران بود، اما وقتی به فکر آن افتادند که کار از کار گذشته و ارتش دیگر از فرماندهان خود اطاعت نمی‌کرد.

هایزر روز چهارم ژانویه ۱۹۷۹ (۱۴ دی ۱۳۵۷) بدون اطلاع قبلی با یک هواپیمای نظامی از بروکسل عازم تهران شد و بلافاصله مذاکرات خود را با فرماندهان نظامی آغاز کرد. ارتشبد (سابق) قره‌باغی که در همان موقع به ریاست ستاد مشترک نیروهای مسلح ایران منصوب شده بود در خاطرات خود از نخستین جلسات مذاکره با هایزر می‌نویسد ژنرال هایزر به صراحت گفت که «دیگر دولت آمریکا از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌کند! و برای برقراری آرامش در مملکت، همانطور که ملت ایران می‌خواهد مسافرت اعلیحضرت ضروری است!» ژنرال هایزر اضافه کرد «نه تنها دولت آمریکا بلکه دولتهای اروپای غربی هم دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌نمایند». قره‌باغی سپس به نقل اظهارات هایزر به فرماندهان نیروها پرداخته و از جمله از قول دریاسالار (سابق) حبیب‌اللهی فرمانده وقت نیروی دریائی اشاره کرده و می‌نویسد «دریاسالار حبیب‌اللهی نیز اظهار نمود: من هم با ایشان (هایزر) ملاقات داشتم... او می‌گوید ملت ایران اعلیحضرت را نمی‌خواهند، مصلحت کشور در این است که به مسافرت بروند و تنها راه برقراری آرامش در کشور را خروج اعلیحضرت از ایران و پشتیبانی ارتش از دولت بختیار می‌داند!»^{۷۳}

قره‌باغی اظهارات ژنرال هایزر را در ملاقات با خود و فرماندهان نیروها به شاه گزارش می‌دهد و در شرح ملاقات بعدی خود با هایزر چنین می‌نویسد:

«...در مذاکره بعدی که با مستشاران داشتیم ژنرال هایزر مجدداً ضمن اشاره به لزوم مسافرت اعلیحضرت، مسئله پشتیبانی دولت آمریکا از دولت بختیار و همچنین ضرورت پشتیبانی ارتش از ایشان را تکرار نمود.

«من در جواب اظهار کردم: اعلیحضرت درباره پشتیبانی ارتش از دولت قانونی اوامری فرموده‌اند، و در اجرای آن تردیدی نیست، ولی تنها راه عملی امکان پشتیبانی از دولت و برقراری آرامش و امنیت در کشور که مورد نظر می‌باشد، به عقیده ما اینست که باید از آمدن آقای خمینی به ایران جلوگیری شود و از تبلیغات رادیو بی.بی.سی که

۷۳- اعترافات ژنرال (خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی). نشر نی ۱۳۶۴. صفحات

تحریک می‌کند و همچنین ورود اعلامیه‌های آقای خمینی که سبب اغتشاش در کشور می‌گردد ممانعت به عمل آید، والا تا موقعی که اعلامیه‌های صادره آقای خمینی از طریق رادیو بی.بی.سی منتشر می‌شود، تظاهرات و اغتشاشات و همین‌طور اعتصابات و تحصن‌ها نه‌تنها مانند گذشته ادامه خواهد داشت بلکه روزبروز هم بیشتر خواهد شد و اگر آقای خمینی به ایران بیاید و ارتش در این اوضاع و احوال کشور بخواهد با استفاده از اسلحه در مقابل مردم، آرامش و امنیت را در کشور برقرار نماید، خونریزی غیرقابل تصویری بوجود خواهد آمد...

«ژنرال هایزر اظهار کرد: من امشب با رئیس‌جمهور صحبت کرده و پیشنهادات شما را خواهم گفت...»

«در ملاقات بعدی از ژنرال هایزر سؤال کردم نتیجه صحبت با آقای کارتر چه شد؟ جواب داد: می‌دانید که برنامه رادیو بی.بی.سی در دست ما نیست! گفتم از دولت انگلستان دوست متحد تان بخواهید، بدون اینکه در این مورد جوابی بدهد درباره جلوگیری از اعلامیه‌ها و آمدن آقای خمینی اظهار داشت: «واشنگتن مشغول بررسی است و من منتظر جواب وزیر دفاع و وزیر امور خارجه هستم». سپس اضافه کرد: فکر می‌کنم که خوبست تیمسار با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی نمایندگان جبهه مخالفین و خمینی ملاقات بکنید! و بدون اینکه منتظر جواب از طرف من بشود بلافاصله از ژنرال گس (رئیس هیئت مستشاران آمریکا در ایران) خواست که شماره تلفن آنها را برای ما بیاورد. ژنرال گس از دفتر خارج شده و در مراجعت چند شماره تلفن آورده روی میز گذاشت. ژنرال هایزر اظهار کرد «اینها شماره تلفن دکتر میناچی است، هر موقع بخواهید ایشان ترتیب ملاقات آنها را با تیمسار خواهد داد!»

«ضمن تعجب از پیشنهاد ژنرال هایزر در جواب گفتم: به نظر من این قبیل مذاکرات موردی نداشته و بی‌نتیجه می‌باشد. ارتش وظایف و مأموریتش روشن است. اظهار داشت «این ملاقات به‌نظر من مفید خواهد بود از این‌نظر که ببینید آنها چه می‌گویند!» من که از اظهارات ژنرال هایزر متحیر شده بودم جواب دادم به‌نظر من راه‌حل همانست که قبلاً گفتم. اظهار نمود: «من منتظر جواب واشنگتن هستم».

«تیمساران و من که از پیشنهاد ژنرال هایزر متعجب شده بودیم متحیر به همدیگر نگاه می‌کردیم. بعد از رفتن آنها از سپهبد مقدم سؤال نمودم دکتر میناچی و دکتر بهشتی کی هستند؟ جواب داد «دکتر میناچی از دوستان آقای مهندس بازرگان

است. دکتر بهشتی هم نماینده آقای خمینی در ایران می باشد». سؤال کردم با آنها آشنائی هم دارید؟ اظهار نمود «بلی به مناسبت شغلم با غالب مخالفین در تماس هستم، اعلیحضرت هم اطلاع دارند». به تیمساران گفتم ملاحظه می کنید که ژنرال هایزر تا بحال مرتب به ما می گفت که آمریکا از دولت بختیار پشتیبانی می نماید و برای برقراری آرامش در کشور لازم است ارتش از آقای بختیار پشتیبانی کند، ولی حالا که ما پیشنهادهایمان را داده و استدلال می کنیم که عملاً پشتیبانی چگونه باید صورت بگیرد در جواب خواسته های ما پیشنهاد ملاقات با نمایندگان آقای خمینی و مخالفین را می کند، معلوم می شود که به گفته هایشان اعتقاد ندارد و خودشان هم نمی دانند که چه می خواهند و منظورشان چیست. آیا می شود که اینها هر دو طرف را بخواهند؟ فرماندهان و تیمساران اظهارات مرا تأیید کردند. همه متعجب و ناراحت بودیم. گفتم من جریان را به عرض اعلیحضرت می رسانم و به جلسه خاتمه داده شد.

«در شرفیابی بعد از این ملاقات، من جریان مذاکرات را برحسب معمول به عرض اعلیحضرت رسانیدم. وقتی عرض کردم ژنرال هایزر پیشنهاد نمود که با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی ملاقات کنید تعجب کرده فرمودند: «خیلی عجیب است! یعنی چه... معلوم هست اینها چه می خواهند؟». عرض کردم نه خیر معلوم نیست منظورشان چیست. سؤال فرمودند: «شما اینها را می شناسید؟». عرض کردم درباره مهندس بازرگان، استحضار دارید جان نثار رئیس دادگاه تجدیدنظرش بودم که محکومیت پیدا کرد. فرمودند «بلی می دانم». ولی بهشتی را نمی شناسم. فرمودند: «ما می شناسیم. چه می خواهید بکنید؟» عرض کردم هرچه امر بفرمائید. فرمودند: «شما چه فکر می کنید؟». عرض کردم فکر نمی کنم ملاقات من با آنها فایده ای داشته باشد و اضافه نمودم که من مجدداً به ژنرال هایزر پیشنهادات قبلی را تکرار کردم و تأکید نمودم که اگر شما می خواهید به ما کمک کنید باید از انتشار اعلامیه های خمینی و تبلیغات رادیوی بی بی سی جلوگیری و از آمدن آقای خمینی نیز به ایران ممانعت به عمل آید. فرمودند چه جواب داد؟ عرض کردم اظهار نمود که در انتظار جواب واشنگتن می باشد...»^{۷۴}

خود شاه در کتابی که پس از خروج و تبعید از ایران نوشته از ماجرای مأموریت هایزر در ایران با تلخی بسیار یاد کرده و می‌نویسد:

در اوائل ژانویه سال ۱۹۷۹ (اواسط دیماه ۱۳۵۷) هنگامی که من هنوز شاه ایران بودم یکی از نزدیکان من خبر شگفت‌انگیزی برای من آورد و گفت «اعلیحضرتا، ژنرال هایزر چند روز است که در تهران بسر می‌برد!» - در آن روزها من به شنیدن خبرهای عجیب و باورنکردنی عادت کرده بودم، ولی این یکی برای من از همه عجیب‌تر بود. چطور ممکن بود هایزر در تهران باشد و من از آن خبر نداشته باشم! ژنرال هایزر یک فرد معمولی نبود. او بارها در مقام معاونت نیروهای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از تهران دیدن کرده و هر بار قبل از آمدن به تهران تقاضای تعیین وقت برای ملاقات مرا می‌نمود. مسافرت‌های هایزر به تهران تصادفی نبود و ملاقات‌های او با من هم جنبه تشریفاتی نداشت. ایران دارای قراردادهای نظامی با آمریکا و عضو اصلی سازمان پیمان سنتو بود که با پیمان‌های نظامی دیگر غرب ارتباط داشت و هایزر در مقام معاونت فرماندهی سازمان پیمان آتلانتیک می‌بایست در مسافرت‌های خود به ایران با من، که فرماندهی کل نیروهای مسلح کشور خود را داشتم ملاقات و مذاکره کند. اما این بار چه مسئله‌ای در میان بود که هایزر بدون اطلاع من و بطور کاملاً محرمانه به تهران آمده بود؟ وقتی از ژنرال‌های خود پرسیدم از مأموریت هایزر در ایران چه می‌دانند آنها هم اظهار بی‌اطلاعی کردند. اما خبر مسافرت هایزر به تهران مطلبی نبود که مدت زیادی در پرده بماند. خبر منتشر شد و اولین واکنش آن در مطبوعات شوروی بود که نوشتند «ژنرال هایزر برای ترتیب دادن یک کودتای نظامی به تهران رفته است». مطبوعات غرب از قول مقامات رسمی آمریکا این ادعا را تکذیب کردند و روزنامه «هرالد تریبون» نوشت که مسافرت هایزر به تهران برای جلوگیری از وقوع یک کودتاست نه انجام کودتا!

آیا این خبر واقعیت داشت و خطر یک کودتای نظامی در ایران در میان بود که ژنرال هایزر برای جلوگیری از وقوع آن به تهران آمده باشد؟ نه، چنین خطری وجود نداشت و فرماندهان ارتش ایران هیچیک چنین خیالی در سر نمی‌پروراندند. بالعکس آنها نسبت به من و رژیم سلطنتی ایران سوگند وفاداری یاد کرده و به سوگند خود پای‌بند بودند و در صورت لزوم برای حفظ و حراست رژیم دست به کار می‌شدند. پس مأموریت هایزر برای جلوگیری از کودتای نظامی نبود، بلکه جلوگیری از چنین حرکتی بود. او می‌خواست ارتش ایران را از تلاش برای حفظ رژیم بازدارد و به‌عبارت دیگر آنرا خنثی کند.

ژنرال هایزر در مدت اقامت خود در تهران مرتباً با ژنرال قره‌باغی رئیس ستاد مشترک ارتش و فرماندهان نیروهای مختلف در تماس و مذاکره بود و یکبار از قره‌باغی خواست که ترتیب ملاقات او را با مهدی بازرگان که از رهبران مخالفان بود بدهد.^{۷۵} این ملاقات صورت گرفت، ولی قره‌باغی از آنچه در این ملاقات گذشته بود اظهار بی‌اطلاعی کرد. هرچند نتیجه این مذاکرات را در اعلام بیطرفی ارتش در آخرین روزهای رژیم سلطنتی ایران دیدیم.

در مدت اقامت طولانی ژنرال هایزر در تهران من فقط یکبار او را دیدم و آن هم روزی بود که به اتفاق سولیوان سفیر آمریکا در تهران برای دیدن من آمده بود. در این ملاقات تنها چیزی که مورد علاقه هر دو آنها بود روز و ساعت حرکت من از ایران بود. هایزر پس از خروج من از ایران هم مدتی در ایران بود و مأموریت خود را برای ازمایشن ارتش ایران بخوبی انجام داد.

هایزر از مأموریتی که در ایران انجام داد باید خیلی راضی بوده باشد، زیرا اکثر فرماندهان نظامی و ژنرال‌های ارتش ایران پس از سقوط رژیم به جوخه اعدام سپرده شدند و فقط قره‌باغی به پاداش خدمتی که انجام داده بود به کمک بازرگان از مرگ نجات یافت. وقتی که در جریان محاکمه ژنرال‌ها درباره نقش ژنرال هایزر از آنها سؤال کردند ریعی فرمانده پیشین نیروی هوایی گفت «هایزر شاه را مثل یک موش مرده از ایران بیرون انداخت!»^{۷۶}

درباره مأموریت هایزر در ایران، برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر توضیحات مفصلی در کتاب خاطرات دوران خدمت خود در کاخ سفید داده و صریحاً اعتراف می‌کند که طرح یک کودتای نظامی در ایران در صورت شکست بختیار یکی از وظایف اصلی هایزر در تهران بوده است. درباره این طرح و نقش هایزر در تهیه مقدمات آن، برژینسکی چنین می‌نویسد:

«اجرای نقشه کودتا در ایران، هم به یک برنامه‌ریزی دقیق و طرح لجستیکی و هم به تصمیم و اراده سیاسی از طرف فرماندهان نظامی ایران بستگی داشت - و علاوه بر

۷۵- این مطلب با ادعای قره‌باغی که هایزر از او خواسته بود با بازرگان و دکتر بهشتی ملاقات کند مغایرت دارد، و یکی از آندو خلاف واقع است.

۷۶- اعترافات شاه... صفحات ۱۲-۱۰.

آن مستلزم علامت یا اجازه‌ای از طرف یک مقام قابل قبول بود. مأموریت هایزر آماده نگاهداشتن ارتش ایران برای انجام چنین برنامه‌ای در صورت ضرورت بود و با رفتن شاه از ایران فقط واشنگتن می‌توانست علامت لازم را برای اجرای این نقشه در ایران بدهد. درباره قابلیت ارتش ایران برای دست زدن به چنین کاری نظرات متفاوتی وجود داشت. سولیوان که همیشه با فکر کودتای نظامی در ایران مخالفت می‌کرد در تعقیب نظریات قبلی خود می‌گفت ارتش ایران توانائی دست زدن به کودتا را ندارد و این نظر او از طرف وزارت خارجه تقویت می‌شد. در اواخر دسامبر گاری سیک (مسئول امور ایران در شورای امنیت ملی) به من نوشته بود که نظامیان ایران در وضع متزلزلی هستند و توانائی آنها برای حکومت مورد تردید است. منابع اطلاعاتی نظر مشخصی در این مورد نداشتند. من شخصاً گاری را مأمور مذاکره با بعضی از ایرانیان مطلع کردم و او نتیجه مذاکرات خود را چنین گزارش داد که ارتش ایران اگر درست رهبری شود هنوز توانائی انجام کاری را دارد. زاهدی هم توانائی ارتش را برای اقدام به کودتا تأیید می‌کرد، ولی بعلت موضع خاص او بظرفداری از شاه روی حرفهایش نمی‌شد حساب کرد.

«با عدم اطمینانی که درباره وضع ارتش ایران بوجود آمده بود ارزیابی بیطرفانه و حرفه‌ای هایزر درباره نیروهای مسلح ایران مهمترین منبع اطلاعاتی ما در این زمینه بشمار می‌رفت. هایزر روز چهارم ژانویه وارد تهران شد و چند روز بعد ما شروع به دریافت گزارش‌هایی از او کردیم. روش معمول این بود که او با تلفن مطمئن با هارولد براون وزیر دفاع یا ژنرال جونز رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا صحبت می‌کرد و ضمن دادن اطلاعات لازم سئوالاتی در رابطه با مأموریت خود بعمل می‌آورد و یا به سئوالاتی که قبلاً از طرف ما عنوان شده بود جواب می‌داد. در چند مورد من هم باتفاق براون در گفتگوی تلفنی با او شرکت کردم. گاهی هایزر و سولیوان با هم در گفتگوی تلفنی شرکت می‌کردند. در چند مورد هم هایزر گزارشات تلگرافی برای ما فرستاد. گزارش‌های تلفنی یا تلگرافی هایزر از طریق براون در اختیار من قرار می‌گرفت و من آنها را با رئیس‌جمهوری در میان می‌گذاشتم.

«اولین گزارش مهم هایزر روز نهم ژانویه، یک هفته پیش از عزیمت شاه از ایران بدست ما رسید. در این گزارش هایزر نوشته بود که نگرانی عمده در ارتش ایران اینست که فرماندهان ارشد هم همراه شاه یا بدنبال شاه ایران را ترک کنند و ارتش با از دست دادن کادر اصلی فرماندهی خود از هم بپاشد. فرماندهان نظامی بخصوص از برنامه‌های

تخریبی و تحریک آمیز رادیوی بی.بی.سی برضد شاه عصبانی بودند و از ما می‌خواستند از طریق دولت انگلستان کاری برای حل این مسئله بکنیم. مقامات فرماندهی ارتش همچنین اظهار می‌داشتند که برنامه‌ریزی و امکانات آنها برای حمایت از حکومت بختیار در برابر موج فزاینده مخالفت‌ها غیر کافی و نارساست و هاینر در گزارش خود متذکر شده بود که برای رفع این نقیصه و آماده ساختن ارتش تلاش خواهد کرد. اما روز دهم ژانویه براون براساس اطلاعات تازه‌ای که از هاینر دریافت کرده بود به رئیس‌جمهور گزارش داد که ارتش ایران برای دست زدن به کودتا آمادگی ندارد. براون در همین گزارش نظر هاینر را درباره اینکه بهتر است بین نظامیان و رهبران مذهبی رابطه برقرار شود منعکس کرده بود (هرچند خود براون اظهار نظر کرده بود که این پیشنهاد منطقی و واقع‌بینانه بنظر نمی‌رسد). در گزارش نکات مثبتی هم به چشم می‌خورد و از آنجمله نوشته بود برای اولین بار در مدت طولانی ارتباطات وی با نظامیان ایرانی فرماندهان ارتش ایران متحد بنظر می‌رسند. کارتر زیر این قسمت خط کشیده و در حاشیه نوشته بود «امیدوارم این مطلب درست باشد».

«هرچه تاریخ حرکت شاه از ایران - ۱۶ ژانویه - نزدیکتر می‌شد گزارشهای هاینر از اضطراب و بی‌قراری در ارتش ایران و تمایل بعضی از فرماندهان نظامی برای اقدام به کودتا هنگام عزیمت شاه حکایت می‌کرد. هاینر در گزارش‌های خود تاکید می‌کرد که او در اجرای مأموریت خود فرماندهان نظامی را به حمایت از بختیار و دادن شانس و فرصت بیشتری به او برای اعمال حاکمیت تشویق می‌کند. براون در روزهای ۱۲ و ۱۳ ژانویه موارد فوق را به رئیس‌جمهوری گزارش داد و در گزارش روز سیزدهم ژانویه خود اضافه کرد «من به ژنرال هاینر گفتم که ما نباید به فرماندهان نظامی ایران اینطور تفهیم کنیم که دست زدن به یک اقدام نظامی از نظر ما مردود یا منتفی است، و همچنین نباید تاکید کنیم که هر حکومت غیرنظامی بهتر از یک رژیم نظامی است. من موکداً این موضوع را تکرار کردم که ما فقط مخالف کودتا علیه حکومت بختیار هستیم ولی اگر اوضاع رو به وخامت بگذارد و شانسی برای بقای حکومت بختیار نباشد ارتش نباید بی‌تفاوت بماند». براون این مطالب را در تعقیب اظهار نظر قبلی من که گفته بودم هاینر دستورالعمل خود را نباید اینطور تعبیر کند که ما متعهد و مقید به پشتیبانی از هر دولت غیرنظامی هستیم با او در میان گذاشته بود.

«روز بعد - چهاردهم ژانویه براون به رئیس‌جمهوری گزارش داد که هاینر سؤال

تازه‌ای برای فرماندهان نظامی ایران مطرح کرده و آن اینست که کی توانائی خود را برای دست زدن به یک اقدام نظامی از دست خواهند داد. پاسخ این سؤال برای هایزر و فرماندهان ایرانی هنوز روشن نیست. هر روز بین پانصد تا هزار نفر از نیروهای نظامی ایران بطرف گروههای مخالف متمایل می‌شوند ولی در یک ارتش پانصد هزار نفری این رقم خیلی مهم نیست. روز بعد من باتفاق جونز و براون در گفتگو با هایزر شرکت کردم و از او پرسیدم آیا نظامی‌ها نقشه آماده‌ای برای اجرا در صورت متزلزل شدن حکومت بختیار دارند. هایزر گفت فرماندهان نظامی چهار پنج روز است روی این نقشه کار می‌کنند ولی توانائی آنها برای این کار محدود است. من پرسیدم موضع افسران رده‌های وسط، یعنی از فرمانده لشکر به پائین در برابر اوضاع چیست. هایزر گفت وحدت و هماهنگی که بین افسران ارشد ایرانی وجود دارد از هر زمان دیگری بیشتر است، و این عامل مثبتی بود.

پس از عزیمت شاه در روز ۱۶ ژانویه براون مجدداً از قول هایزر به کارتر گزارش داد که نظامیان ایران وحدت خود را حفظ کرده‌اند. باوجود این گزارش هایزر حاکی از افزایش نگرانی و اضطراب دربارهٔ امکان بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران و نتایج آن بود. براون گفت که بنظر هایزر بازگشت خمینی به ایران موجب گسترش موج ناآرامی‌ها خواهد شد، ممکنست خود او به قتل برسد و در این صورت باید بطور قطع دست به کودتا زد!»^{۷۷}

خروج شاه از ایران

شاه، کارتر را به فریبکاری متهم می کند

شاه روزی که ایران را ترک می کرد، از طرح یک کودتای نظامی کم و بیش آگاه بود، ولی آنرا در جهت حفظ رژیم و بازگشت خود به کشور نمی دانست. شاه بر این باور بود که اگر آمریکاییها نتوانند حکومت بختیار را سرپا نگاه دارند و یا منافع خود را در حکومت جانشین او تضمین نمایند دست به کودتا خواهند زد و در صورت موفقیت در انجام این نقشه نیز از بازگشت او به ایران جلوگیری خواهند کرد.

نومیدی شاه از بازگشت به کشور، کاملاً از طرز برخورد او با فرماندهان نظامی در آخرین روزهای اقامتش در ایران مشهود است. ارتشبد قره باغی درباره آخرین گفتگوی خود با شاه قبل از حرکت از ایران می نویسد: «همیشه در مسافرتهاى اعلیحضرت به خارج از کشور، و همچنین در مسافرتهاى داخلی، موقعی که مدت مسافرت طولانی بود، ترتیب ارتباط ستاد بزرگ ارتشتاران با اعلیحضرت از لحاظ رمز و ارسال گزارشات توسط گارد شاهنشاهی با هم آهنگی ستاد داده می شد. بدین جهت بعد از آنکه سپهبد بدره ای تلفنی اطلاع داد که اعلیحضرت فردا صبح (۲۶ دیماه ۱۳۵۷) حرکت می کنند، سؤال کردم که ترتیبات ارتباط با اعلیحضرت برحسب معمول داده شده؟ اظهار نمود: نه خیر! گفتم چرا؟ جواب داد به عرض رساندم، اجازه نفرمودند!، گفتم پس چطور خواهد شد؟ ضمناً تأکید کردم مجدداً از طرف من کسب تکلیف کند. پس از گذاشتن گوشی تلفن با خود گفتم چطور ممکن است وقتی فرماندهان و من گزارش شرفرضی هم نداریم، سؤال می فرمایید که چرا نیامده اند و احضار می کنند،

ولی حالا که به مسافرت خارج از کشور می‌روند، اجازه نمی‌فرمایند ارتباط با ستاد برقرار شود؟! »

«فکر کردم شاید منظورشان ارتباط با گارد شاهنشاهی بوده است. چون شب و دبروقت بود تصمیم گرفتم که فردا صبح در فرودگاه شخصاً موضوع را مجدداً بعرض برسانم. در پایون سلطنتی فرودگاه مهرآباد، در اطاق اختصاصی بعد از امضای فرمان دربارهٔ حفظ انضباط، به عرض رساندم که از سپهبد بدره‌ای دربارهٔ برقراری ارتباط سؤال کردم، اظهار نمود که ترتیب ارتباط ستاد بزرگ ارتشتاران با اعلیحضرت در مدت مسافرت داده نشده است، اجازه می‌فرمائید که ترتیب کار داده شود؟ اعلیحضرت ناراحت شده و فرمودند: «نه خیر!». عرض کردم پس اگر گزارش فوری بود چگونه به عرض برسد؟ باتندی فرمودند: «چه گزارشی؟ چه کاری خواهید داشت؟» و از اطاق اختصاصی خارج شده و به سالنی که مشایعت کنندگان حضور داشتند، رفتند!!»^{۷۸}

شاه در آخرین روزهای سلطنت خود یک حالت بی‌تفاوتی نسبت به مسائل جاری مملکت پیدا کرده بود، و گوئی جز به این مسئله که چگونه از این معرکه جان سالم بدر ببرد، به چیزی نمی‌اندیشید. پارسونز آخرین سفیر انگلیس در ایران در دوران سلطنت شاه، که یک هفته قبل از خروج شاه از ایران با او ملاقات کرده این حالت بی‌تفاوتی و بی‌خیالی را بخوبی تشریح کرده و می‌نویسد:

«من روز هشتم ژانویه برای خداحافظی نزد شاه رفتم. او را برخلاف گذشته خیلی آرام و بی‌خیال دیدم، حالت کسی را داشت که خود را از جریان حوادث کنار کشیده و از مسائل حاد روز طوری سخن می‌گفت که گوئی دیگر به او ارتباط زیادی ندارد. این ملاقات آخرین برای من تجربهٔ بسیار هیجان‌انگیزی بود. من پنجسال بود که شاه را از نزدیک می‌شناختم و در این چهار ماه آخر روابط ما با هم کاملاً صمیمانه و خودمانی شده بود. من بعنوان شروع صحبت به او گفتم که هرگز تصور نمی‌کردم در چنین اوضاع و احوال غم‌انگیزی از او خداحافظی کنم و سخن گفتن برای من در این شرایط بسیار دشوار است. پس از این مقدمه اضافه کردم که می‌خواهم این ملاقات ما با هیچگونه تشریفات و بحث‌های معمولی همراه نباشد، زیرا دنبال کردن آن بحثها در این

جلسه نامناسب و غیرقابل تحمل است. ضمن بیان این مطالب چشمهای من پر از اشک شد و وقتی اشک‌هایم را پاک کردم، شاه درحالی که تبسمی بر لب داشت بازوی مرا گرفت و گفت «اهمیتی ندارد. من احساس شما را درک می‌کنم، ولی ما باید برای آخرین بار با هم صحبت کنیم.» شاه سپس خود مطلب را آغاز کرد و گفت که سه پیشنهاد مختلف به او شده است، بعضی‌ها به او می‌گویند که باید بماند و با قدرت و شدت عمل کند، عده دیگری به او پیشنهاد می‌کنند که به بندرعباس برود و دست ارتش را در غیاب خود باز بگذارد و بالاخره آخرین راه‌حل اینست که کشور را ترک کند و کار را بدست دولت بسپارد. شاه نظر مرا درباره این پیشنهادها پرسید و من گفتم ترجیح می‌دهم که در این مورد اظهارنظری نکنم، زیرا هرچه بگویم شاه آنرا یک توطئه انگلیسی تلقی خواهد کرد. شاه اصرار کرد و من گفتم فقط در صورتی پاسخ خواهم داد که بمن قول شرف بدهد آنچه را که می‌گویم سیاست رسمی دولت انگلستان یا منعکس‌کننده دستوراتی که از لندن بمن داده شده تعبیر نکند و حرفهای مرا به‌عنوان نظری کاملاً شخصی از سوی کسی که خیرخواه او و کشورش می‌باشد تلقی نماید. شاه این شرط را پذیرفت و از من خواست که به صحبت خود ادامه بدهم.

«من گفتم او را در وضعی می‌بینم که آمریکاییها برای آن اصطلاح No-Win (وضعیتی که در آن امید برد و پیروزی وجود ندارد) بکار می‌برند و اضافه کردم هر روز که شما بیشتر در کشور بمانید بختیار مثل برفی که در آب افتاده باشد بیشتر تحلیل خواهد رفت، و از سوی دیگر اگر کشور را ترک کنید شانس بسیار کمی برای بازگشت وجود دارد، زیرا من اعتقاد ندارم که بختیار توانایی برقراری نظم و استقرار حکومت خود را داشته باشد، و اما درباره راه‌حل‌های دیگر. او نظر مرا درباره بی‌ثمر بودن اقدام نظامی بخوبی می‌دانست و فقط مجدداً متذکر این نکته شدم که آنچه رژیم را به زانو درآورده اعتصابات است، آیا نظامی‌ها می‌توانند مردم را از خانه‌های خود بیرون کشیده سرکار ببرند؟ فکر رفتن به بندرعباس هم بنظر من از اول باطل بود. آیا نیروهائی که توانسته‌اند او را تا بندرعباس عقب برانند، نمی‌توانند با افزایش فشار خود او را از کشور خارج کنند؟

«شاه با یک ژست غیرعادی به ساعتش نگاه کرد و گفت «اگر موضوع مربوط به خود من بود تا ده دقیقه دیگر حرکت می‌کردم» و سپس ضمن تأکید بر اینکه تصمیم خود را گرفته است اضافه کرد تا قبل از تأیید حکومت بختیار از طرف پارلمان نمی‌تواند

از کشور خارج شود، زیرا اگر قبل از انجام این تشریفات ایران را ترک کند ممکن است مجلس از هم بپاشد و حد نصاب لازم برای رأی دادن اعتماد به دولت حاصل نشود. من در پاسخ گفتم طوفان انقلاب ایران را فرا گرفته و همه نهادهای قانونی را کنار زده است، در این اوضاع و احوال کسی به فکر مجلس و تشریفات پارلمانی نیست. شاه سری تکان داد و موضوع صحبت را عوض کرد. ضمن گفتگوها این موضوع مطرح شد که پس از خروج از ایران به کجا خواهد رفت. شاه گفت که هنوز در این مورد تصمیم قاطعی نگرفته و ممکنست به یکی از کشورهای سلطنتی عرب برود. او از مصر نام نبرد و در مورد انگلستان گفت که به این کشور نمی‌تواند بیاید چون با بودن هزاران دانشجوی ایرانی در انگلستان در این کشور احساس امنیت نمی‌کرد.

«در پایان صحبت‌هایمان به گذشته برگشتیم و شاه مطالبی را که بارها در گذشته عنوان کرده بود دوباره پیش کشید و گفت هنوز نمی‌تواند جواب قانع‌کننده‌ای برای این سؤال خود بیابد که چرا مردم پس از اینهمه کار که برای آنها کرده است بر علیه او شوریدند؟ من مطالبی را که در گذشته هم در پاسخ این سؤال گفته بودم بنحو دیگری عنوان کردم و گفتم بنظر من علت اصلی این دگرگونی اینست که شاه می‌خواست مردم ایران را به چیزی بدل کند که نبودند (و به عبارت دیگر از آنها چیزی بسازد که پذیرای آن نبودند) و این تعارض سرانجام آنها را به طغیانی تحت رهبری پیشوایان مذهبی، که رهبران سنتی چنین حرکت‌هایی بودند و ادار ساخت، من یادآوری کردم که با مروری در تاریخ اخیر ایران این نکته جلب توجه می‌کند که همین نیروها یعنی ملاها و بازاریها و طبقه منورالفکر در سال ۱۹۸۲ بر سر مسئله امتیاز تنباکو به یک شرکت خارجی علیه ناصرالدین شاه شوریدند و در سال ۱۹۰۶ مظفرالدین شاه را وادار به قبول اصول حکومت مشروطه کردند. در اشاره به رویدادهای اخیر و سیر انقلاب ایران گفتم که من هرگز مردم ایران را دارای چنین روحیه و شجاعت و اعتقاد و انضباطی ندیده بودم و نمی‌توانم حالت اعجاب و تحسین خود را نسبت به آنها کتمان کنم و اضافه کردم اگر شاه می‌توانست این ملت را با چنین خصوصیتی به سوی خود جلب کند و آنها را در راه اجرای هدف‌های تمدن بزرگ خود بسیج نماید هیچ مشکلی نداشت... شاه آنچه را که من درباره حرکت انقلابی مردم و خصوصیات برجسته آنها بیان کردم تصدیق کرد ولی قیاس خود را با سلاطین قاجار نپذیرفت و گفت «من بیش از هر شاه دیگری در دو هزار سال ... رای ایران کار کرده‌ام، شما نمی‌توانید مرا با چنین

اشخاصی مقایسه کنید.»

«وقت خداحافظی فرا رسید و شاه مرا تا دم در اطاقش بدرقه کرد. مثل همیشه مهربان و مبادی آداب بود. من برای او در هر شرایطی که پیش آید آرزوی نیکبختی و موفقیت کردم. شاه تبسمی کرد و هیچ نگفت. و من دیگر هرگز او را ندیدم.

«کابینه بختیار و برنامه دولت او روز ۱۶ ژانویه مورد تأیید مجلس ایران قرار گرفت و شاه و همسرش همانروز فرودگاه مهرآباد تهران را به قصد مصر ترک گفتند. رادیو ایران ساعت دو بعدازظهر خبر عزیمت شاه را پخش کرد. در آن ساعت من و همسر و سایر اعضای سفارت و خانواده‌هایشان همه در محوطه سفارت بودیم. ناگهان همه شهر از شادی منفجر شد و صدای بوق اتومبیل‌هایی که در حرکت بودند در فضا پیچید. از آن لحظه تا هنگام غروب مردم در خیابانها به رقص و شادی مشغول بودند، اتومبیل‌ها با چراغ روشن و بصدا درآوردن بوق‌های خود حرکت می‌کردند. مردم به طرف سربازها رفته و آنها را می‌بوسیدند و شماره‌های فوق‌العاده روزنامه‌ها را با عناوین درشت «شاه رفت» توزیع می‌کردند. در عرض چند ساعت مجسمه‌های شاه و پدرش در میادین شهر سرنگون شد که خود پیش‌درآمد سقوط رژیم بود. من هرگز صحنه‌های آنروز را فراموش نمی‌کنم. ما برای تماشای حرکات مردم در مقابل در بزرگ سفارت ایستاده بودیم. مردمی که در خیابانها حرکت می‌کردند همه در شور و هیجان بودند و هنگام عبور از برابر ما دست تکان می‌دادند و بعضی‌ها روزنامه‌هایی را که عنوان درشت «شاه رفت» بر روی آن نقش بسته بود به ما می‌دادند. سربازان گارد محافظ سفارت عاقلانه چنین وانمود می‌کردند که در شادی مردم شریک هستند. تظاهرکنندگان روی اتومبیل زره‌پوش آنها رفته و شعار می‌دادند و لوله‌های تفنگ سربازان با شاخه‌های گل مسدود شده بود. من چنین منظره‌ای را هرگز به چشم خود ندیده بودم...»^{۷۱}

سرخوردگی و نومیدی شاه از بازگشت به ایران، در شتابزدگی او در انتقاد از سیاست آمریکا در ایران و شخص کارتر نیز نمایان است. مجله «تایم» آمریکا در شماره مورخ ۵ فوریه ۱۹۷۹ خود در گزارش مفصلی از جریان مسافرت شاه به مصر تحت عنوان «شاه گناه شکست خود را به گردن کارتر می‌اندازد» چنین نوشت:

«شاه، دور از غوغای دیوانه‌کننده جمعیت در خیابانهای تهران، دومین هفته «مرخصی» خود را، که خیلی‌ها پیش‌بینی می‌کنند به یک تبعید دائمی تبدیل خواهد شد، در پشت سر گذاشت. او بیشتر اوقات خود را در این مدت به سیر و سفر و بازدید جاذبه‌های توریستی گذرانده، ولی مشغله فکری اصلی وی سیر حوادث در ایران و سرنوشت آینده خود او بوده است.

«شاه در یک تغییر ناگهانی برنامه مسافرتش، ظاهراً از تصمیم قبلی خود درباره مسافرت به آمریکا منصرف شده است، درحالی‌که مقدمات این مسافرت و تدابیر امنیتی در محل پیش‌بینی شده برای اقامت او در ملک ناشر میلیونر معروف والتر آنبرگ، در پالم اسپرینگس کالیفرنیا، از هر حیث فراهم شده بود. یکی از دلایل این تغییر برنامه ظاهراً اینست که شاه می‌خواهد تا وقتی که نتایج بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران روشن نشده است در نقطه‌ای نزدیک ایران بماند، و حتی در صورت پیروزی نهائی انقلاب هم ترجیح می‌دهد در اروپا اقامت نماید. اما واقعیت امر اینست که شاه از آن بیم دارد که در آمریکا رفتار شایسته‌ای در حد یک رئیس مملکت با او به عمل نیاید. او دیگر خشم و ناراحتی خود را از آمریکائیه‌ها پنهان نمی‌کند و بر این باور است که «خیانت حکومت کارتر» موجب شکست و خروج اجباری وی از کشورش شده است.

«شاه مستقیماً پرزیدنت کارتر را، در مورد آنچه به گفته او موجب سقوط و اضمحلال ایران شده است، مقصر می‌داند و به‌صراحت به یک شخصیت برجسته خارجی که در قاهره از او دیدن کرده بود گفته است که کارتر با حرفهای اغواکننده‌اش در شب ژانویه سال ۱۹۷۸ در کاخ نیاوران او را فریب داد و در عمل وی را برای دادن امتیازات هرچه بیشتر به مخالفانش تحت فشار گذاشت. شاه همچنین گفت که خودداری او از شدت عمل در برابر مخالفان بیشتر ناشی از عدم اطمینان از حمایت آمریکا در برابر چنین سیاستی بود، و نیروهای مخالف که خویشتن‌داری او را حمل بر ضعف می‌نمودند بر تحریکات خود افزودند، و سرانجام وقتی اوضاع از کنترل خارج شد آمریکائیه‌ها او را برای استعفا از مقام سلطنت تحت فشار قرار دادند...»

مجله تایم در دنباله این گزارش می‌نویسد که «شاه ادعا می‌کند وقتی حاضر به تسلیم در برابر فشار آمریکا نشد و به استعفا از مقام سلطنت تن درداد سازمان سیا دست بکار شد و به یک رشته تحریکات پنهانی برای تضعیف موقعیت او پرداخت». البته شاه در مصاحبه‌های بعدی خود و کتابی که در دوران تبعید نوشته اتهاماتی از این قبیل به

آمریکائیه‌ها وارد کرده، ولی اهمیت مطالبی که از مجله تایم نقل شد در اینست که شاه یک هفته پس از خروج از ایران و درحالیکه سقوط رژیم سلطنتی در ایران هنوز قطعی نشده بود این سخنان را بر زبان رانده و کار خود را تمام شده می‌داند. باوجود این تایم گزارش خود را با این سؤال و جواب خاتمه می‌دهد که وقتی از شاه پرسیدند «موج تاریخ با سرعت غیرقابل تصویری برضد شما برگشت، اگر روزی این موج برخلاف تصور و انتظار همه به نفع شما برگردد چه خواهید کرد؟» شاه گفت «نمی‌دانم... من استحقاق آنرا دارم که شانس دیگری به من داده شود، و اگر چنین فرصتی به من داده شود مردم ایران از آن متأسف نخواهند شد!»^{۸۰}

حکومت ۳۷ روزه بختیار، آخرین مرحله سیر حوادثی بود که به سقوط سلطنت ۳۷ ساله محمدرضا شاه پهلوی انجامید. بختیار تماماً یا ناخودآگاه، که تاریخ درباره آن قضاوت خواهد کرد، با اقدامات ناپخته و نسنجیده خود شتاب و سرعت بیشتری به حرکت‌های انقلابی بخشید و سقوط رژیم سلطنتی را سریع‌تر و آسانتر از آنچه تصور آن می‌رفت امکان‌پذیر ساخت.

درباره وقایع دوران حکومت کوتاه، ولی طوفانی و پرحادثه بختیار، مطالب ضدونقیض فراوانی گفته و نوشته شده است. خود بختیار در کتابی تحت عنوان «یک‌رنگی» که درباره زندگی سیاسی خود و وقایع دوران حکومت سی و هفت روزه‌اش نوشته و در پاریس منتشر کرده است، مانند همه دست‌اندرکاران گذشته که خود را تبرئه و دیگران را متهم می‌کنند، گناه شکست حکومت خود و سقوط رژیم را به گردن دیگران، مخصوصاً فرماندهان ارتش و شخص قره‌باغی رئیس ستاد مشترک انداخته، درحالیکه قره‌باغی نیز در کتابی که بعد از انتشار آن در خارج تحت عنوان «اعترافات ژنرال» در تهران چاپ و منتشر شد درست عکس این مطالب را نوشته و بختیار را متهم به تضعیف ارتش و عقب‌نشینی گام به گام در برابر مخالفان و فلج ساختن تدریجی و عمدی نیروهای مسلح در برابر انقلاب نموده است. کتابی تحت عنوان «مثل برف آب خواهیم شد» که شرح مذاکرات شورای فرماندهان ارتش در ماههای طوفانی دی و بهمن ۱۳۵۷ است تصویر کاملاً متفاوتی از روابط بختیار با فرماندهان ارتش در دوران حکومت

او ارائه می‌دهد و سرانجام کتاب خاطرات ژنرال هایزر آمریکایی که از آغاز حکومت بختیار تا آخرین روزهای عمر آن در تهران بوده و از جزئیات حرکات و اقدامات فرماندهان ارتش اطلاع داشته است هم بختیار و هم فرماندهان ارتش، بخصوص شخص قره‌باغی رئیس ستاد مشترک را در نحوه رویارویی آنها با انقلاب زیر سؤال برده است.

در صفحات قبل به این مطلب اشاره شد که آمریکائیه‌ها در اواخر حکومت ازهارای سرانجام به این نتیجه رسیدند که با وجود شاه در ایران هیچ مشکلی حل نخواهد شد و ناتوانی و بی‌تصمیمی او در برابر انقلاب منافع آمریکا و غرب را در ایران در معرض خطر جدی قرار خواهد داد. این نظر در کنفرانس سران چهار کشور بزرگ غربی در گوادلوپ نیز تأیید شد و کارتر از ژیسکار دستن رئیس‌جمهور فرانسه خواست که با اعزام نماینده‌ای نزد آیت‌الله خمینی، ضمن دادن این اطمینان که شاه از ایران خارج خواهد شد، از ایشان بخواهد که از حکومت بختیار پشتیبانی نمایند. پیام کارتر در عین حال متضمن این تهدید بود که اگر آیت‌الله خمینی در صدد مخالفت با بختیار و ساقط کردن حکومت او برآید ارتش دست به کودتا خواهد زد!

دکتر ابراهیم یزدی که خود در جریان دیدار نمایندگان رئیس‌جمهور فرانسه با آیت‌الله خمینی قرار داشته در کتابی تحت عنوان «آخرین تلاشها در آخرین روزها» شرح کامل این دیدار و پاسخ رهبر انقلاب را به نمایندگان رئیس‌جمهور فرانسه نوشته است که از نظر اهمیت آن در یکی از مقاطع حساس انقلاب اسلامی ایران، عیناً نقل می‌گردد:

چند روز پس از پایان کنفرانس گوادلوپ کارتر پیامی برای امام می‌فرستد که در آن با کمال وقاحت و بی‌شرمی و علیرغم روابط بین‌المللی و با نهایت صراحت اعلام می‌کند که دولت بختیار مورد حمایت آمریکاست و از امام هم می‌خواهد که از وی حمایت نماید و تهدید می‌کند که در صورت مخالفت آیت‌الله با دولت بختیار وقوعی یک کودتای نظامی حتمی است، و اینکه بهتر است آیت‌الله در بازگشت به ایران عجله نکنند!!

جگویی انتقال این پیام به امام از این‌قرار است که در ۱۸ دیماه ۵۷ (هشم زانویه ۷۹) دو نفر از جانب ژیسکار دستن رئیس‌جمهور فرانسه، برای دیدار امام به نوفل لوشانو آمدند. این اولس ناری بود که نمایندگان رسمی شخص رئیس‌جمهور به دیدار امام می‌آمدند و روشن بود که باید مسئله مهمی مطرح باشد. ورود آنان به مقر امام درحالی بود که دهها خبرنگار در اطراف منزل برای کسب

خبر پرسه می‌زدند و لذا از ورود آنان مطلع شده و می‌خواستند بدانند که چه خبر است.

در این ملاقات، که من نیز حضور داشتم، بعد از مبادلهٔ تعارفات معمولی، یکی از آنها شروع به صحبت کرده و گفت:

«هدف از دیدار پیغامی است که برای آیت‌الله دارند. این پیغام از طرف پرزیدنت کارتر برای امام می‌باشد. وی در مکالمهٔ تلفنی از پرزیدنت ژسکار دستن درخواست نموده است که این پیغام را به شما برسانیم. پرزیدنت کارتر در پیغام خود خواسته است که آیت‌الله تمامی نیروی خود را برای جلوگیری از عدم مخالفت با بختیار بکار برد. حملات به بختیار خطرات بسیار زیادی دارد و قمار است که به تلفات زیادی منجر خواهد شد. به‌نظر پرزیدنت کارتر، احتراز از هرگونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و در آیندهٔ نزدیکی رخ خواهد داد...»

به‌نظر کارتر مناسب خواهد بود که وضعیت را تماماً زیر کنترل خود بگیرید تا آرامش باشد. آنچه لازم است بگویم اینست که بدانید خطر دخالت ارتش هست، وقوع این خطر (خطر کودتای ارتش) اوضاع را بدتر خواهد نمود. آیا بهتر نخواهد بود که یک دوره سکوت و آرامش بوجود آید؟ پرزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند، یک وسیلهٔ ارتباطی مستقیم با آیت‌الله باید فراهم گردد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید و این به نفع کشور شما و خصوصاً آیت‌الله می‌باشد.»

نمایندهٔ ژسکار دستن سپس گفت که: «وزیر خارجه (فرانسه) پیغام داد که محرمانه ماندن پیغام کارتر به امام مفید است. چرا که امکان ادامهٔ این ارتباط را خواهد داد. به من هم دستور داده شده است که بگویم پیغام و محتوای آن خیلی منطقی است و انتقال قدرت در ایران باید کنترل بشود و با احساس مسئولیت‌های شدید سیاسی همراه باشد.»

پس از ختم سخنان نمایندهٔ ژسکار دستن، امام در پاسخ به پیام کارتر گفتند: «پیام آقای کارتر دو جهت در آن بود، یکی راجع به موافقت کردن با حکومت فعلی که بختیار باشد، یا حداقل سکوت در این شرایط و حفظ آرامش در این فترت، و یکی هم راجع به احتمال کودتای نظامی و یا پیش‌بینی کودتای نظامی که ما را از آن می‌ترسانید. اما راجع به دولت بختیار، شما سفارش می‌کنید که ما برخلاف قوانین خود عمل کنیم. بفرض آنکه من چنین خطائی بکنم، ملت ما حاضر

نخواهد بود. ملت ما این همه مصیبت کشید و این همه خون داد برای آنست که از زیر بار رژیم سلطنتی و سلسله پهلوی خارج بشود. ملت ما حاضر نیست که تمام خونها بهمدر برود و شاه به سلطنت باقی باشد یا برود و بدتر از اول برگردد، و نه حاضر است که شورای سلطنت را قبول کند و آنهم برخلاف قانون اساسی است که من تشریح کرده‌ام.

و اما قضیه اینکه آرامش باشد. ما همیشه می‌خواهیم مملکت آرام باشد و مردم با آرامی زندگی کنند. اما بدست آوردن آرامش باوجود شاه امکان ندارد و ما نمی‌توانیم باوجود شاه آرامش را برگردانیم. آقای کارتر اگر حسن‌نیت پیدا کرده‌اند و می‌خواهند آرامش باشد و خونها ریخته نشود خوبست که شاه را ببرند و دولت (بختیار) را هم پشتیبانی نکنند و به میل ملت که یک امر مشروعی هست و خواسته است از میل ملت جلوگیری نکنند.

و اما قضیه کودتا، الان از ایران به من اطلاع دادند که یک کودتای نظامی در شرف تکوین است و می‌خواهند کشتار زیادی بکنند و از من خواستند کالاهای آمریکائی را تحریم کنم و به آمریکا اخطار کنم که اگر چنین کودتائی بشود از چشم شما می‌بینند و اگر شما حسن‌نیت دارید باید جلوگیری کنید. برای من گفتند، پیغام داده‌اند، که اگر کودتای نظامی بشود، حکم جهاد مقدس باید داد. من کودتا را نه به صلاح ملت می‌دانم و نه به صلاح آمریکا. اگر (کودتا) بشود از چشم شما می‌دانیم. من نمی‌دانم ملت آمریکا بعدها چه خواهد کرد. من به حکم اینکه یک شخص روحانی هستم و مصلحت بشر را همیشه در نظر دارم و مصلحت ملت خودم را در نظر دارم، به شما توصیه می‌کنم جلو این خونریزیها را بگیرید و نگذارید این خونریزیها تحقق پیدا کند. ایران را به حال خود واگذارید، که اگر بکنید، نه گرایش کمونیستی خواهد داشت و نه سایر مکاتب انحرافی، نه تسلیم شرق و نه تسلیم غرب خواهد شد.

تأکید می‌کنم که اگر بخواهید آرامش در ایران حاصل شود راهی جز این نیست که نظام شاهنشاهی که قانونی نیست کنار برود و ملت را به حال خود باقی بگذارید تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم از اشخاص پاکدامن برای نقل قدرت، تا امکانات مناسب جهت حکومت مبعوث ملت انجام گیرد. در غیر این صورت امید آرامش نیست و خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود انفجاری بشود در ایران که کسی نتواند جلو آنرا بگیرد. ملت ایران از کودتای نظامی نمی‌ترسد، برای آنکه ماههاست که با قدرت نظامی هرچه سخت‌تر با مردم

معامله شده است و نتوانسته‌اند آرامش برقرار سازند. و الان نظام و ارتش که از چند ماه قبل سست‌تر و ضعیف‌تر است برای آنکه در باطن ارتش اختلافات ایجاد شده است و بسیاری به ما می‌پیوندند و کودتا را خفه می‌کنند، لکن با کشتاری که من میل ندارم واقع بشود. من به شما توصیه می‌کنم از کودتا جلوگیری کنید که اگر بشود ملت ایران از شما می‌دانند و برای شما ضرر دارد. این تمام پیغام من است برای آگاهی کارتر...»

سپس امام سخنان خود را خطاب به دولت فرانسه معطوف داشتند و گفتند:

«و اما به دولت فرانسه، از رئیس‌جمهور که در این کنفرانس (گوادلوپ) از تأیید کارتر از شاه منافسه کرده است تشکر می‌کنم و میل دارم که کارتر را نصیحت کند که دست از پشتیبانی این شاه و این رژیم و این دولت که همه برخلاف قوانین است بردارند و به این کودتای نظامی تأیید نکنند و جلوگیری کنند تا ایران آرامش خود را به دست بیاورد و چرخهای اقتصاد به گردش درآید و در آنوقت است که می‌شود نفت را به غرب و هرکجا که مشتری هست صادر کنند.»

پس از بیانات امام، نمایندهٔ پرزیدنت ژسکار دستن، ضمن تشکر از امکان ملاقات با امام و صحبت با ایشان، مجدداً یادآور شد که این پیغام محرمانه بماند، که امام تأکید کردند که محرمانه بودن آن محرز است.

به‌علت اطلاع خبرنگاران از حضور نمایندگان دولت فرانسه در محل استقرار امام و ازدحام و تلاش آنان برای کسب خبر، در این دیدار توافق شد دو طرف موضوع ملاقات را پیرامون ادامهٔ اقامت امام در پاریس عنوان نمایند.^{۸۱}

آمریکاییها در تهدید خود به انجام یک کودتای نظامی در ایران جدی بودند و مأموریت اصلی ژنرال هایزر در ایران هم، بطوریکه در صفحات قبل از نظر خوانندگان گذاشت و ضمن نقل خاطرات خود او هم خواهد آمد، این بود که بعد از خروج شاه از ایران کنترل ارتش را بدست خود بگیرد و در صورت عدم موفقیت حکومت بختیار، یک کودتای نظامی براه بیندازد. اما در عمل به علت اختلاف نظر شدیدی که میان دو جناح از حکومت آمریکا دربارهٔ سیاست آن کشور در ایران بروز کرده بود انجام این نقشه به

۸۱- آخرین تلاشها در آخرین روزها. نوشتهٔ دکتر ابراهیم یزدی. انتشارات قلم- صفحات

تاخیر افتاد و سرانجام موقعی تصمیم به این کار گرفتند که کار از کار گذشته و ارتش توان دست زدن به یک اقدام نظامی را از دست داده بود. با افشای متن پیام محرمانه امام خمینی به کارتر می‌توان گفت که یکی از دلایل تردید و دودلی کارتر در موافقت با اقدام به کودتای نظامی نگرانی از عواقب کار و شکست کودتا بوده و اخطار و هشدار قبلی امام در این مورد قطعاً در جلوگیری از کودتا موثر واقع شده است.

در دوران حکومت کوتاه بختیار در دستگاه رهبری آمریکا دو جریان فکری کاملاً متضاد درباره چگونگی برخورد با انقلاب ایران بوجود آمده بود. یک جریان فکری که وزارت خارجه آمریکا و سولیوان سفیر آمریکا در ایران آنرا دنبال می‌کردند خط‌رها کردن بقایای رژیم شاه و سازش با انقلابیون بود، و جریان فکری دیگری که برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر و بعضی از وزیران کابینه کارتر مانند براون وزیر دفاع از آن پشتیبانی می‌کردند مقابله جدی با انقلاب و دست زدن به کودتای نظامی، در صورت خودداری بختیار از شدت عمل در برابر انقلابیون بود. هاینر نماینده این خط فکری بود و اختلاف نظر او با سولیوان سفیر آمریکا در ایران، و گزارش‌های ضدونقیضی که از اوضاع ایران به واشنگتن می‌فرستادند بیشتر موجب سردرگمی و بی‌تصمیمی کارتر می‌گردید.

سولیوان نه بختیار را مرد میدان مبارزه بامشکلات عظیم آنروز ایران می‌دانست و نه به توانائی ارتش در اقدام به یک کودتای نظامی و سرکوبی انقلاب اعتقاد داشت. در خاطرات او از دوران حکومت بختیار می‌خوانیم:

«فردای روزیکه بختیار در مقام نخست‌وزیری مستقر شد برای اولین بار با او ملاقات کردم. در این ملاقات و دیدارهای بعدی بختیار را بیشتر شبیه یک فرانسوی با آداب و حرکات و رفتار فرانسویان یافتم تا یک ایرانی. او از زبانهای خارجی منحصرأ به زبان فرانسه صحبت می‌کرد، لباس دوخت فرانسه به تن داشت و طرز بیان و حرکاتش شبیه یک جنتمن فرانسوی بود.

«باوجود اینکه از گفتگوهای خود با شاه اینطور استنباط کرده بودم که بختیار بیشتر نقش یک محلل را برای خروج قانونی شاه از کشور بازی می‌کند، از مذاکرات خود با بختیار در کمال شگفتی به این نتیجه رسیدم که او خود را چیز دیگری می‌پندارد. او با لحنی پراحساس از نقشه‌هایی که برای دولت خود داشت صحبت می‌کرد و از طرح‌های خود برای «ربودن انقلاب» از دست آیت‌الله خمینی سخن می‌گفت. او تصور

می‌کرد که با خروج شاه از ایران می‌تواند رهبری ملت ایران را به دست خود بگیرد. بختیار قدرت و نفوذ آیت‌الله خمینی را دست‌کم گرفته بود و در یکی از ملاقات‌ها به من گفت در نظر دارد برای ملاقات آیت‌الله به پاریس برود و به او پیشنهاد کند که به داشتن یک مقام مذهبی در خارج از قلمرو قدرت دولت اکتفا کند و کار سیاست و امور دولت را به او واگذار نماید.

«من سخنان بختیار را در این‌مورد با ناباوری گوش کردم و پس از بازگشت به سفارت گزارش مفصلی درباره گفتگوهای خود با بختیار و عقاید شخصی خود درباره او به واشنگتن مخابره کردم. در آن گزارش نوشتم که بختیار به نظر من دون‌کیشوتی بیش نیست^{۸۲} و نمی‌داند که پس از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران سیل انقلاب او و دولتش را با خود خواهد برد. پس از مخابره این پیام یک مقام ارشد وزارت خارجه آمریکا تلفنی به من گفت که کاخ سفید از نظریات من استقبال نکرده و سیاست رسمی دولت آمریکا همچنان مبتنی بر حمایت از حکومت بختیار است. واکنش کاخ سفید در برابر نظریات من که بعداً درستی آن به‌ثبوت رسید نشان می‌داد که دستگاه رهبری آمریکا تا چه اندازه از واقع‌بینی دور شده است.

«پس از این جریان، بدنبال چاره‌ای برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع یکبار دیگر متوجه این نکته شدم که واشنگتن با پیشنهادات گذشته من برای ایجاد نوعی سازش و تفاهم بین نیروهای انقلابی و فرماندهان نظامی مخالفت نکرده و می‌توانم لااقل در این زمینه به کار خود ادامه دهم، لذا تصمیم گرفتم در این‌مورد دست به کار جدی‌تری بزنم.

«به یکی از مأموران سیاسی سفارت که با نهضت آزادی در تماس بود دستور دادم که با مهدی بازرگان رهبر این سازمان تماس گرفته و به او اطلاع بدهد که من آماده ملاقات با او در هر نقطه‌ای که مایل باشد هستم. در اینجا باید توضیح بدهم که بازرگان قبلاً برای ملاقات با من اظهار علاقه کرده بود ولی در آن‌موقع دعوت او را نپذیرفته بودم. بازرگان بلافاصله این پیشنهاد را پذیرفت و عصر یک روز در خانه یکی از

۸۲- «دون کیشوت» قهرمان داستان معروف «سروانتس» نویسنده اسپانیایی است که در

عالم خیال خود را پهلوان شکست‌ناپذیری می‌دانست و با شمشیر چوبی به جنگ آسیای بادی می‌رفت. معادل آن در زبان فارسی پهلوان‌پنبه است.